

بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ نویسنده آنچه ذیلاً می‌آید هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارد.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهاییه از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) مجاز است.
- ✓ استاد گرانقدر در ابتدای شروع درس شریف نهاییه، خواندن نماز شب را شرط حضور در کلاس عنوان فرمودند؛ طبعاً این شرط درباره استفاده از این متن نیز جاری است.
- ✓ برای آماده‌سازی متن هر جلسه، علیرغم مشغله فراوان، دست کم سه ساعت زمان صرف می‌گردد به این امید که خدمت کوچکی به سربازان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) انجام شود.

#جلسه ۱۲۴: ۹۸۰۹۰۳

الفصل الخامس فی الجنس و الفصل و النوع و بعض ما يلحق بذلك

گفتیم بحث از ذاتیت و عرضیت و نیز کلیت و جزئیت و مانند آنها که در این مرحله پیرامون ماهیت مطرح میشود، در حقیقت مباحث فیلسوفانه است. به همین منوال، در این فصل نیز درباره سه معقول ثانی فلسفی دیگر که از متن ماهیت انتزاع میشوند، سخن به میان می‌آید. با این توضیح که در فصل قبل سخن از ذاتی و عرضی بود و در این فصل گونه‌های متعدد ذاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته دقت دارید که طبعاً باید ذاتی را عام، تلقی کنیم به این دلیل که در نگاه دقیق نمیتوان گفت، نوع ذاتی است زیرا نوع، عین ذات است.

- اکثر مطالبی را که در بدایه بود و در اینجا تکرار شده است، ننوشته‌ام.

فرق بین معقول ثانی فلسفی و معقول ثانی منطقی:

کما قلنا باید توجه داشتید که مراد فیلسوف از طرح بحث کلی و جزئی، ذاتی و عرضی، جنس و فصل و نوع، غیر از مراد منطق‌دان است و این‌ها مفاهیم فلسفی هستند.

اغلب گمان میشود این‌ها معقول ثانی منطقی‌اند فلذا این سوال پیش می‌آید که چرا فیلسوف این مباحث را طرح و بررسی مینماید؟ در پاسخ می‌گوییم: درست است که منطق‌دان نیز از این‌ها بحث میکند اما اساساً این‌ها مفاهیم فلسفی‌اند. موضوع مورد مطالعه فیلسوف، واقعیت خارجی است و یکی از واقعیات خارجی که ورای فاعل شناسا واقعیت دارد، ماهیت است. همین ماهیات خارجی، گاهی متصف به وصف نوعیت میشوند و گاهی متصف به جنسیت یا فصلیت.

بله چیزی که هست وقتی این مفاهیم به ذهن بیایند و من حیث الإیصال به آن‌ها توجه شود و در فرآیند حجت یا برهان قرار بگیرند معقول ثانی منطقی خواهند بود. به بیان دیگر معقول ثانی منطقی آنگاه که در استدلال بعنوان حد وسط یا حد اصغر و اکبر واقع شود و یا در تعریف بعنوان جزء اعم یا اخص واقع بشود، شکل می‌گیرد. پس اصل مسأله این است که این‌ها مفاهیم فلسفی هستند اما وقتی از اینها در مسیر ایصال الی المطلوب بهره‌برداری شود معقول ثانی منطقی شکل می‌گیرد.

باز دقت کنید که این‌ها با غرض ما متفاوت نمی‌شوند یعنی اینگونه نیست که وقتی ما غرض منطقی داشته باشیم اینها معقول ثانی منطقی شوند و هنگامی که غرض فلسفی داشته باشیم معقول ثانی فلسفی. حقیقت این است که این مفاهیم اگر بلحاظ ساختار ذهنی مورد توجه قرار بگیرند یک وجه نفس‌الأمری دیگری بروز پیدا میکند، یعنی وقتی در فضای ذهن و در ساختاری که نسبت به موضوعات دیگر پیدا میکند واقع میشوند، خاصیت تعریف‌گری پیدا میکند.

تعریف نوع و جنس و فصل

تعریف نوع:

نوع ماهیتی است که بلحاظ تحصیل ذهنی هیچگونه ابهامی ندارد و ذهن بنحو شفاف میتواند او را به چنگ آورد؛ همچنین بلحاظ واقعیت خارجی نیز آثار متوقع از او و متناسب با او، از او بروز می‌یابد.

الماهية التامة التي لها آثار خاصة حقيقية^۱ تسمى من حيث هي كذلك نوعاً كالإنسان و الفرس و الغنم

تامه است یعنی ذهن برای به چنگ آوردن آن منتظر چیز دیگری نیست؛ در مقابل جنس و فصل که ناقص‌اند یعنی وقتی جنس را بما آنه جنس (لابشرط قسمی) نگاه میکنید ذهنتان نمیتواند یک حقیقت متحصّل به چنگ بیاورد مگر در لواء فصول و در قالب شکل‌گیری انواع. همچنان است اگر فصل را لابشرط بنگریم. مراد از اینکه این‌ها ناقص‌اند این است که خودشان هویت تام ندارند و میخواهند هم‌آغوش دیگران باشند.

• فرمود «من حیث هی كذلك» تا انواع اضافی را داخل تعریف کند زیرا انواع اضافی این قابلیت را دارند که به گونه و حیثیتی دیگر آنها را نگاه کرد و در نتیجه تبدیل به جنس شوند.

تعریف جنس:

وقتی با یک نوع آشنا میشویم سپس با یک نوع دیگر آشنا میشویم و باز با یک نوع دیگر برخورد میکنیم، در چنین جایی بین این انواع مقایسه صورت میدهیم. در مقام مقایسه وقتی واقعیت این انواع بگونه‌ای باشد که نشان از یک قدر مشترک ماهوی بین آنها داشته باشد، با پدیده جنسیت روبرو میشویم. چنانچه در همین مقام، به ویژگی‌های ذاتی‌ای برمیخوریم که یک نوع را از بقیه انواع ذیل آن قدر مشترک، جدا میکند و در آنجا با هویت فصلی روبرو میشویم.

و قد يُبَيَّن في المنطق

• اینکه میفرماید: «تعریف این‌ها در منطق آمده است» بدین معنا نیست که پس اینها معقول ثانی منطقی‌اند زیرا در منطق از مقولات هم مفصلاً بحث میشود حال آنکه بحث از مقولات، مسلماً بحثی فلسفی است.

^۱ کسی اشکال نکند که بر اساس اصالت وجود، آثار حقیقتاً برای وجود است نه ماهیت؛ زیرا ماهیت بروز وجود است، ضمن اینکه اصلاً بحث بر سر این حرف‌ها نیست.

أن من المعاني الذاتية للأأنواع الواقعة [صفت المعاني] في حدودها ما يشترك فيه أكثر من نوع واحد كالحیوان الذي يشترك فيه الإنسان و الفرس و غیرهما

معانی ای که در حدود و تعریفات انواع قرار میگیرند، [و جزء ذات آنها هستند دو دسته‌اند:]. برخی از آنها مشترک میان انواع متعدّدند، مانند حیوان که مشترک میان انسان، اسب و غیر آن است؛

تعریف فصل:

كما أن منها ما يختص بنوع واحد كالناطق المختص بالإنسان

و برخی دیگر اختصاص به یک نوع دارند، مانند ناطق که اختصاص به انسان دارد.

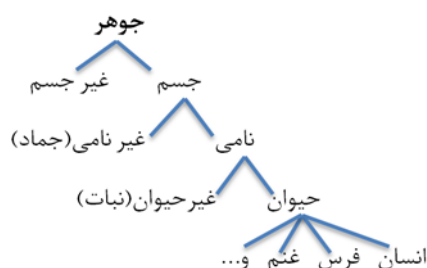
و يسمى الجزء المشترك فيه جنسا و الجزء المختص فصلا

آن جزء از نوع که مشترک میان چند نوع است، جنس نامیده می‌شود؛ و آن جزء از نوع که اختصاص به همان نوع دارد، فصل خوانده می‌شود.

تقسیمات جنس و فصل:

نکته: قریب و بعید نسبی است. اول باید مبدأ مشخص شود تا بعد قریب و بعید معلوم گردد.

و ینقسم الجنس و الفصل إلى قریب و بعید و أيضا ینقسم الجنس و النوع إلى عال و متوسط و سافل کل ذلك مبین فی محله



فرق میان جنس و ماده

جزء مشترک را میتوان دو گونه اعتبار نمود^۲: [یعنی یک حقیقت است که میتوان دو گونه به آن نگاه کرد:]

۱- بشرطاً: هرگاه حقیقت مورد بحث را بگونه‌ای لحاظ کنید که ماهیت تامّه نوعیه‌ای شود که ذیل یک جنس قرار گرفته و بلحاظ واقعیت خارجی، آثار ویژه خودش را دارد بروز میدهد در اینجا با ماده روبرو هستید؛

^۲ البته دقت دارید که اینکه میگوییم «جزء مشترک» از ضیق تعبیر است زیرا جزء مشترک اشاره به هویت جنسی دارد؛ فلذا علامه بحث را در قالب مثال پیاده نموده و میفرماید: «إذا أخذنا معنى الحيوان...»

• توجه: مراد از این بشرطلا، اصطلاح دوم از بشرطلا است یعنی این حقیقت، در عالم خارج به همراه امور دیگری است ولی آن امور، زائد و مغایر با خود او هستند. قبلاً در همین مرحله، فصل ۲ (اعتبارات ماهیت) گذشت که: در این اصطلاح از بشرطلا، ماهیت بتنهایی لحاظ میشود بگونه‌ای که هر چه با آن مقارن و همراه شود، زاید و بیرون از آن باشد. در چنین لحاظی، ماهیت برای آن مفهوم مفروض مقارن، ماده خواهد بود؛ به بیان دیگر این اصطلاح از بشرطلا -برخلاف اصطلاح اول- مقارنها را پس نمیزند، اما آنها را زائد، مغایر و معارض لحاظ میکند یعنی اگرچه همراهش هستند اما غیر از اویند. در این اعتبار، ماهیت مورد نظر، تام و کامل لحاظ میشود بطوریکه برای متمم ذاتش به امر دیگری نیاز نداشته باشد. این اصطلاح راجع به ماده در مقایسه با صورت، و صورت در مقایسه با ماده، استعمال میشود. ماده و صورت حقیقتاً و ذاتاً یک چیز هستند اما اعتباراً متغایرند. جنس همان ماده است وقتی که لابشرط لحاظ شود و ماده همان جنس است وقتی بشرطلا نگاه شود.

۲-لابشرط: هرگاه آن حقیقت را طوری اعتبار کنید که قدر اشتراکی انواع ذیل خودش شود با جنس روبرو میشوید.

ثم إنا إذا أخذنا معنى الحيوان الموجود فى أكثر من نوع واحد مثلاً و عقلناه بأنه الجوهر الجسم النامى الحساس المتحرك بالإرادة

معنای حیوان را به دو نحو میتوانیم در ذهن خود تصوّر کنیم:

[نگاه بشرطلا، ماده را پدید می‌آورد:] جاز أن نعقله وحده بحيث يكون كل ما يقارنه من المعانى كالناطق زائدا عليه خارجا من ذاته

آن را به تنهایی تعقل کنیم، بگونه‌ای که هر معنایی در کنار آن قرار گیرد، مانند ناطق، مغایر با آن و بیرون از ذات آن باشد. به بیان دیگر در این نگاه، حیوان را به صورت یک ماهیت تام و کامل تصوّر میکنیم، ماهیتی که دارای یک مفهوم معین و بدون ابهام و غیر مردد میان چند چیز است

و يكون ما عقلناه من المعنى مغايراً لـ«المجموع منه و من المقارن» غير محمول عليه كما أنه غير محمول على المقارن
در این صورت اگر معنایی (ناطق) را در کنار حیوان قرار دهیم و به آن ضمیمه کنیم، معنای تعقل شده از حیوان مغایر با «مجموع تشکیل شده از حیوان و آن ضمیمه» میباشد و بر آن مجموع (انسان) حمل نمیشود، همانگونه که بر آن ضمیمه (ناطق) نیز حمل نمیشود.

• شاهد اینکه مراد از بشرطلا در اینجا اصطلاح دوم میباشد این است که همزمان که میتوانیم این حقیقت واحد (حیوان) را بشرطلا اعتبار کنیم و ماده بدست آوریم، همزمان نیز میتوانیم بنحو لابشرط قسمی به او بنگریم و جنس به دست بیاوریم؛ خب اگر مراد از بشرطلا اصطلاح اول بود چنین چیزی ممکن نبود زیرا اصطلاح اول از بشرطلا قسیم لابشرط قسمی و در نتیجه غیرقابل جمع با او در یک شیء واحد است. ضمن اینکه اصطلاح اول از بشرطلا، تحقق خارجی نمیتواند داشته باشد زیرا لیسیده لیسیده است، حال آنکه حقیقت مورد مطالعه ما واقعیت خارجی حیوان است. به بیان دیگر حیوانی که هیچیک از خصوصیات انسانی و بقری و غنمی و غیره در کنار آن نباشند (اصطلاح اول از بشرطلا) فقط در ذهن قابل تحقق است، حال آنکه محل بحث ما حیوانیتی است که ذاتی مشترک میان انواع میباشد.

فالمفهوم المعقول من الحيوان غير مفهوم الحيوان الناطق و غير مفهوم الناطق كان المعنى المعقول على هذا الوجه
مادةً بالنسبة إلى المعنى الزائد المقارن و علة مادية بالنسبة إلى المجموع منه و من المقارن

مفهوم تعقل شده از حیوان که غیر از مفهوم «حیوان ناطق»، و غیر از مفهوم «ناطق» است، چنین معنایی، نسبت به معنای مقارن، ماده می‌باشد [یعنی او را می‌پذیرد]؛ و نسبت به مجموع تشکیل شده از او و آن ضمیمه زاید (=مقارنِ مغایر)، علت مادی است. پس حیوان اگر بصورت یک ماهیت تام، و به اصطلاح «بشرط لا»، در نظر گرفته شود، ماده ناطق و علت مادی انسان خواهد بود.